

در هیاهوی زندگی برون و تو فان سگس درون . از شما نامه درستان را دریافت کردم . زین خود غنیمی ست . بویژه

آنکه صداهای آن سنا نیز مگر را باز یابند . صدای سنا ، صدای تجربه ها ، انتقارها طولانی ، پارچائی و صدای سوسناست
شادمان می شوم . هرگاه دست نوشته از شما می یابم .

در مکتوب اخیرتان که احوالات دوباره می بینم و وزن شعری داشته . چه بیست گسترده ای است این ! دستور این ترانه

آنک با جهک بیرون - خود چه شرفا جهانی ست و چه غرقابی ! از یکجا و ازیر دروازه که به دیوار و تماشا پس بروی برنگام

یا تراد خورد فرود می کند . گاهی تنها با پر فنر از سخن نقین می تکان در باره آن سخن گفت . آیا شعر هون اقیانوسی

نیت که هر کس بیرون و تنها به اذازه حرفت خردی تواند از آن برداشت کند ؟ من جوامم . هم در سن دم در سوز

به راسته کسی همچو من سر حقیقت گنجائی دارد ؟ حقیقتی تواند شعرا که غناد ذهنی جهک است جذب خویش کرده و

یا خود جذب آن شود ؟ سبب از من می دانید که جوانانه با شروجا مواجه شدن حقیقت خاندستی می خواهد . سبب از

من می دانید زیرا بی شک همچو من بسیار دیده آید و نه شنیده . با اینکه من این سوسنا را داشته دارم که کم پیش

درین باره حرفی بزنم . شکل شعری - محمل عامس از سه ها و عواطف شعری با واقعیت اند . شکل شعری ، هستی مادری سوسناست

آما همه آن نیت و وزن نیز به نوبت خود همه شکل را فراموش کرد . وزن ، هواره زنجیر بر دست ، بار غزل

زیبا و نیرد مند سوسناست . آه ، چه آن لحظه ای ، حتی لحظه ای به کلماتی یک واژه ، بخواهد در حرکت سوزون و

تانتائی سر حلقی وارد کند . من چنانکه آن تشنه سر مانع می شوم آه چنین اندیشم که وزن گاهها

آویزه های زرین و حریرت انیزی بر طور سوسناست . تصور حافظ ، بدو وزن شعری واقعا در دست . اگر

وزن را از عاشقانه ها و آفرینش با حافظ ستانیم ، شاید تیراک گفت همه چیز را خراب کرده ام . آه هواره این

پرسش در من باقی است که اگر حافظ امروز زنده بود و می سرود و آکنه بدو وزن ، چه شگفتی غزل آسانی در سوسنا

من شاید از سر خام اندیشی ، آما ساندش که بکارگیری وزن ، بیست پس به نیروی عادت شعر بر می آید . وقتی

ریم ، آهنگ و وزن با شیوه تفکر و سراسر شعر محجین شوند . آن شعر ، با بیگانه ای و بی میلی به ^{آزاد} شعر

خواهد پرداخت . گمانید وقتی شعر آزاد را ، خود را به نوعی مکلف سراسر سوز کند با آن بیگانه ای که لغت بیگانه

تخراب بود . نیروی عادت به دیده غریب در زمین حال پر قدرتی ست . چه بر شعری ، چه بر شعری نیز . آه

آنچه اصل است ، سوزن یا آزاد ، سر انجام راه خود را از میان سنگلاخ عادت خواهد گشود . با آنکه

من در سال اخیر ، بیشتر سوسنا نرفته ام . آه هواره به دستان جوانترم که تازه به بوسه شعر خورفته اند و

قلمی بر کاغذ می چرخانند تصدیق می کنم که با وزن شروع کنند . چرا که معتقدم برخی ازین دوستان ، شعر آزاد را ؛

قطعه نگاری و نثر نویسی اشتباه گرفته و شعر آزاد را شعر آزاد می یابند . بی شک تنها برای

مقابلہ باخنین سے روئے انکار سے کہ باید بیادش آورد که سرودن را اذعان عرضی یا نهای بیباخانند.

● شاره گرام! ببینید که ورود به مباحث فنی سفر، آنهم در کوتاه نامہ ها، حداقل براساس، اردو سوار است امیدوارم، روزی چنان فرصتی دست بدهد که از نظرات شما سهم بهتری نصیب خود کنم. نوشته بودید که نامه تحت من شما را داداشه تا نوشته مفصلتری بپریم قضایای مطرح شده در آن نامه بویژه دزدی شوی پروازید، حجتہ ر خوب است که نسخہ ای از آنرا بر من بفرستید.

در مورد اشعار تازه، زندگانی به و عکس که خواسته بودید باید بگویم که متأسفانه باز نویسی همه اشعار تازه ارسال آنها در حال حاضر برام مقدور نیست، اما بسیاری از آنها را هم تداک در نشریاتی مانند دفترها هنر و ادبیات، نشریه اکثرت و فصلنامه شدرام هنرندان و نشریه کمان بویژه در شماره های یک تا آخر آنها دیده. سوا اینهمه تلاش میکنم هر از چند گاه، متن تازه ای برایتان بفرستم. زندگانی به ام هم، مانند زندگانی به بیبا از هر کجایم هست به باشد، با اینهمه یادداشتی درین باره را جداگانه برایتان فرستم. عکس هم همینطور. از کتب قدیمترم نیز بعلت دسترس نداشتن به شماره هائی از آنها، باور بفرستادم تا آنکه

● گنم امیدوارم آنچه که درین باره می توانم انجام بدهم، برآورد کنند و خواسته شما باشند. متقابلاً از شما تقاضا دارم که از آثار تازه خود در عرصه ها شعر و نثر برافزایید و ادبیات ارسال نمایند. هر دو مطالب شماره ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ به شماره ۶۵ بسته شده و تا پانزده فروردین ۶۵ فرصت باقی است. امیدوارم تا آن زمان از شما مطلبی برای این شماره دریافت کنم.

دیر اندک بالاخره مابین سامان نسبی رسیدیم و هم اکنون دارای آدرس مستقیم هستیم که در نهایت نامه قدیم شده. هم انبیکس روزانه ۷ ساعت وقت صرف رفتن به کلاس و آکادمی زبان آکامنی می شود. رفتن به کلاس به وقت رسیدن به کلاس عجله اند.

دوست گرامی ام! بی صبرانه نشر نامه ها می بینم اجازه می فرام در همین جا، عید نامیدار دوست دوستی فرودز راه بس و خانواده تبریک بگویم.

میرزا آقا عسکری لسانی

بهاره ۱۳۵۵

والله عزیز، روزی یادداشتی از شما توسط دوستی من داده شد وقتش مطلع شدم (نامه ام) که هم انبیکس دوست است (همراه با زندگانی به و اشعارم که حوالی عید فروردین ۶۵ برایتان فرستادم) بدست آن رسیده خیلی آفریده شدم، بویژه که شما می دانستید درین باره نامه نوشته ام. من هفته پیش بعد از آنکه عیدم که برار دریافت جواب نامه ام از سو شما گشوده بودم و به نتیجه نرسیده بود یک نامه برایتان فرستادم. متأسفانه در هر حال من تصور داشتم و آن نامه هم نرسیده. برآه انبیکس کتابتان از روند خود دو نسخه لازم دیدم فوری نامه فرودز را که در دست دارید برایتان بفرستم، پس از دریافت جواب شما، کتابت روال عادی خود را خواهد یافت. برایتان آرزوی سلامتی دارم. اگر مقدور است بود مدتی پیش ما بیاید.

● من در اواسط بهمن سال جاری کلاس درس آکامنی ام تمام می شود و وقت آزادتری می شود. شماره تلفن ما هم این است 02341701975 کلاک

الان آدرس تازه شما را با آنکه قبلاً نوشته بودم تا به کرم شماره آدرس قدیمی ما 51 شهر کاشان کوچه سالی 2-8-86

دلی آکریس جدید با 57 - لذا اقبال دارد نامه قبلی به همان آکریس وکی بیاک 57
رسیده باشد. بدینست سرزنشید و بپرسید

اسم آکریس نزل ما

Asgari

Hustadtring 67A

4630 Bochum 1

W. Germany

لطفاً که سر خود را که پیش شما ره لطف محمد شود بر ما بنویسید.

نامه هفتگی قبل هم به آکریس 51 ارسال شد - لطفاً بپرسید